

بسم الله الرحمن الرحيم

سه شنبه ۹۷/۸/۲۹ (جلسه ۳۸۱)

کلام در این ترتب بود . ما عرض کردیم ترتب معنا ندارد و عقلا میسور نیست.

تقریبا دیدم شیخ علی قوچانی هم، تقریبا، بعضی از عرایض ما را هم ایشان دارد ،منکر ترتب شده ولی خب روی دأب خودش که مختصر بحث می کند واینها ولی بعضی از عرایض ما را دارد.

ولی آخوند که منکر ترتب شده با ما که منکر ترتب شدیم یه فرقی دارد.

آخوند می فرماید امر به اهم هست ، امر به مهم ساقط شده، مهم را اگر بخواد بیاره، می تواند بیاره، به قصد ملاک. چون ملاک دارد به قصد ملاک میاره.

اما ما عرض می کنیم ممکنه کسی اشکال کند که ما باید چیکار کنیم اگر کسی وارد مسجد شد و مسجد نجس بود ازاله نکرد، نماز خواند، نماز آیات خواند، خلاصه این نماز صحیح است یا نه؟ امر دارد یا ندارد؟ چیکار میخوای بکنی؟

ما میگیریم این نماز صحیح است و امر هم دارد. خب شما که ترتب را منکری ؟ اشکال ندارد. چطوری که امر به مهم منوط به عصیان ا هم است. میگه اگر میخوای اهم را نیاری من و بیار. امر به اهم هم مشروط است. مشروط است به اینکه اگر میخوای ازاله کنی و گوش به حرف من بدی و عصیان نکنی من امر به ازاله دارم. خب اگر این نمیخواد گوش بده امر به ازاله ساقط شده، امر به اهم ساقط شده، وقتی امر به اهم ساقط شد، امر به مهم فعلی است.

ممکنه کسی بگه مگر میشه امر معلق باشد بر اینکه اگر میخوای بیاری؟

هیچ وقت امر را نمی شود مشروط کرد به اتیان. اگر مکلف میخواد نماز می خواند من نماز را بر او واجب می کنم این که عقلا قبیح است چون می شود طلب الحاصل. ؟

عرض ما این است که معلق کردن امر بر اتیان دو حالت دارد:

یک وقت کسی غرضش این است که ازاله کند چه مولا امر کند چه مولا امر نکند . اگر امر به ازاله را مشروط کند به اتیان ازاله، که اگر و لو با غمض عین امر من تو ازاله می کنی، امر کردم به ازاله، این می شودطلب الحاصل، محال است.

اما اگر بگه نه، اگر تو ا زاله می کنی به خاطر گفتن و امر من، به حیثی که اگر امر من نبود ازاله نمی کردی، این امر اشکال ندارد، این امر داعی است.

میگه اگر امر تو نبود، من ا زاله نمی کردم. خب مولا میگه اگر به حرف من گوش میدی و امر من و اطاعت می کنی من امر به تو بکنم، خب اینجا اهم هم امر دارد، مهم هم امر دارد، فرق بین ما و آقای خوئی این است که محقق خوئی فرمود اهم، امرش مطلق است، مقید نیست ما عرض کردیم، اهم و مهم هر دو قید دارد.

ش. قید و امرش بره دیگه عقاب نیست

ا. چرا دیگه هست. اگر الان مولایی به عبدش بگه اگر گوش به حرف من میدی من امرت بکنم. عبد بگه نه، من گوش به حرفت نمی دهم.

ش. خب در اینجا نه امر می کند و نه عقاب می کند!!

ا. نه، این عقاب دارد.

ش. امری نیست که.

ا. امر نیست به خاطر این است که این گوش نمی ده. اگر الان کسی به باباش بگه بابا! تو چه بگی من نان بخرم چه نگی من نان نمی خرم. خودت و ادیت نکن.

این امر نمی کند به خاطر مانع است.

مثل این می ماند من میدانم مولا غرضش این است که تشنه است می خواهد آب بخورد ولی کسی جلوی دهانش را گرفته نمی تواند امر کند. این چه طور مستحق عقاب است این جا هم همین طور است. این تقویت کرده ملاک مولا را . معذور هم نیست، روی خیانت خودش این کار را کرده.

به خلاف آخوند که میگه مهم اصلا امر ندارد. پس ما عرض می کنیم مهم امر دارد، اهم هم امر دارد فقط فرق بین ما و محقق نایینی این است که امر به اهم وقتی ساقط شد، امر به مهم فعلی می شود، در یک زمان هر دو امر فعلی نمی شود.

این ماحصل عرض ما در ترتب است. چون دیروز نزدیک غروب بود میخواستم وضو بگیرم متوجه این نکته شدم که اگر کسی الان بر او یک کاری واجب باشد این کار را ترک می کند و وضو می گیرد، این وضو چه طور صحیح می شود ما که ترتب را منکر شدیم. خلاصه بعد که فکرش و کردم دیدم که این وضو مراعا که نمی شود.

ش. مقام اثباتش و چیکار می کنید، حالا مقام ثبوتش و درست کردید

ا. حالا تا به مقام اثبات برسیم.

ش. مقید به عکس می شود ، آقای خویی میگه ، همیشه وقتی عاجز است خطاب ساقط میشود.

ا. اینکه همیشه وقتی عاجز است خطاب ساقط می شود، آیه که نیست. مولا ممکنه سقوطش و دو تا شیء قرار بده. چون سقوطش در موضوع است، در موضوع این طور اخذ می کند.

خب حالا این ما حصل عرایض ما است.

خب یک اشکالی که بر ترتب شده که آقای علم الهدی سوال داشت که قائل به ترتب فوقش امکان ترتب را ثابت کند چطور وقوع ترتب را ثابت کند؟

در مقام اثبات به چه دلیل ترتب هست؟ ما در مقام اثبات امری داریم به نام : ازل النجاسه عن المسجد، یک امری داریم هم : صلِّ صلاة الآيات، و گرنه در هیچ وسائل الشیعه ای مقید که نیست .

این تقييد امر به صلات آيات را به عصيان ازاله از کجا در آوردید؟

محقق نایینی دو وجه برای این اثبات ترتب ذکر کرده. البته اینجا آخوند و دیگران چه قائلین به ترتب ،چه منکرین ترتب هر دو طایفه اعتراف دارند که اگر ترتب عقلا ممکن نشد، اثباتا نفس اطلاقات کافی است احتیاجی به قرینه خارجی و دلیل خارجی ندارد.

دو وجه محقق نایینی برای اثبات ترتب ذکر کرده:

یک وجه اینکه ما خطابی داریم ازل النجاسه عن المسجد،

یک خطابی هم داریم : صلّ صلاة الايات.

ازل النجاسه عن المسجد مطلق است؟ بله. صل صلاة الايات هم مطلق است؟ بله.

خب اطلاق حجت است، ظهور حجت است، ما حق نداریم از ظهور و از اطلاق دست برداریم مگر به مقدار ضرورت. اینکه صلات آیات عندالمزاحمه مطلقا ساقط بشود وجوبش، یعنی چه ازاله کنی چه ازاله نکنی، صلات آیات امر نداشته باشد، خب این ما زاد بر ضرورت است چون در صورتی که مشغول ازاله بشی وجوب صلات آیات قطعاً ساقط است. یا به خاطر اینکه کلاً وجوب صلات آیات ساقط است یا به خاطر اینکه در حال اشتغال، عندالمزاحمه ساقط است چون قطعاً در حال اشتغال امر ندارد چون امر به ضدین می شود.

پس در حال اشتغال قطعاً ساقط است اما در حال عدم اشتغال و حال عدم عصیان، شک می کنیم اطلاق صلّ صلاة الايات ساقط شده یا نشده؟

الان عرض کردیم اطلاق و ظهورات حجت است، هر وقت شک کنیم، مگر وقتی که یقین کنیم به سقوط همین حجیت.

پس دو تا بیان تقریر محقق نایینی را عرض کردیم، وجه اول را.

یک وجه این است که : ما یک اطلاقی داریم: صلّ صلاة الايات، این اطلاق در صورتی که مشغول به ضدّ مزاحم بشه، یعنی مشغول به ازاله بشود، این اطلاق قطعاً ساقط شده، به خاطر اینکه کلاً عندالمزاحمه امر به مهم ساقط می شود که آخوند می فرماید چون ترتب محال است یا نه، عندالمزاحمه فقط، در حال اشتغال ساقط می شود.

پس سقوط اطلاق وجوب صلات آیات، عندالمزاحمه حین الاشتغال بالمزاحم قطعاً ساقط است، اما در صورتی که اشتغال پیدا نکند و تارک ازاله نکند نمی دانیم اطلاق وجوب صلات آیات ساقط شده یا نه؟ شک در سقوط داریم، حجیت اطلاق و ظهور شاملش می شود.

این بیان فنی محقق نایینی است، که عبارة اخراش این است که : الضرورات تتقدّر بقدرها. ظواهر حجت است به مقدار ضرورت ما رفع ید از حجت می کنیم، ضرورت فقط حین الاشتغال به اهم است اما حین العصیان ضرورتی ندارد.

این وجه اول در کلام میرزای نایینی.

وجه دوم در کلام ایشان یک برهان لمّی آورده که: این است که این صلات آیاتی که مزاحمت دارد با ازاله قطعاً مشتمل بر ملاک است چون آقای نایینی شرط می کند می فرماید: جایی مصداق تراحم است که متزاحمین هر دو مشتمل بر ملاک باشد پس این ملاک دارد، وقتی که ملاک دارد قطعاً باید مولا امر کند.

مگر مانع از امر وجود داشته باشد. هر جا امر هست قطعاً باید مولا امر کند مگر مانع از امر وجود داشته باشد.

در صورت اشتغال مانع از امر هست. چیه؟ چون می شه امر به ضدّین. ولی در صورت عدم اشتغال چه مانعی از امر هست؟

لذا اینجا برهان لمّی داریم. اصلاً احتیاجی نداریم که خطاب مطلقاً در خارج داریم نه، قطعاً مولا به این امر کرده.

پس دو وجه برای اینکه اگر ترتب عقلاً ممکن شد اثباتاً برای اینکه این امر هم دارد میرزای نایینی ذکر کرده.

به این دو وجه محقق نایینی ، محقق صدر اشکال کرده.

به وجه اول اشکال کرده. اشکال این است که کبرایی که شما فرمودی مما لا ریب فیه است و متین است.

کبراً این است که ظهورات تا وقتی که قطع به سقوطش پیدا نکردیم حجت است . ما به مقدار ضرورت از اطلاق رفع ید می کنیم. اینها درست است.

ولی تطبیقش بر مقام غلط است . چون هر خطابی اصلاً مولا وقتی که امر می کند می فرماید: یا ایها الذین آمنوا اقیموا الصلاه. این وجوب در مقام ثبوت یک قیدی دارد، آن قیدش این است: یا ایها لذین آمنوا اقیموا الصلاه ما لم تشتغل بواجب اهمّ او بواجب لا یقلّ اهمیته عن هذا الواجب.

میگی اصلاً مزاحمتی نیست، مسجد نجس نیست، میگه نه، لازم نیست. این قید همیشه هست با خطاب در مقام ثبوت وجعل.

چون اگر شارع مطلق جعل کند. این قید نباشد خب ا طلاق لغو است چون اگر شارع وجوب صلات را مطلقا جعل کند و لو در حال مزاحمت و در حال اشتغال به مزاحم، خب اینجا اگر مشغول شد این وجوب لغو است و کار لغو از شارع صادر نمی شه.

پس وجه اولی که محقق صدر اشکال می کند این است که این تطبیق نمی کند. این قید خود به خود هست احتیاج نیست که شما بگی ما قید می زنیم. قید زائد نمی خواد. خود همان قیدی که تکلیف دارد یکفی برای اینکه مزاحمت را دفع کند.

محقق صدر به وجه دوم محقق نایینی هم اشکال کرده که : می فرماید آقای نایینی! بله، شما یک برهان لمی داری که این ملاک دارد، و هر جا ملاک بود، مانعی از امر نبود شارع باید قطعا امر کند ولی دو تا اشکال دارد:

یک اشکال این است که کی گفته ملاک دارد با غمض عین از امر قطعا باید ملاک داشته باشد، این احرازش فقط مبتنی بر این است که دلالت التزامی حجت باشد حتی با سقوط دلالت مطابقی که بگیریم شارع که فرموده نماز واجب است این یک مدلول التزامی دارد و یک مدلول مطابقی دارد.

مدلول مطابقی اش این است که صلات واجب است. مدلول التزامی اش این است که صلات ملاک دارد.

مدلول مطابقی در مزاحمت ساقط می شه ولی مدلول التزامی ساقط نمی شه.

خب اینهم که در جای خودش بحث کردیم که اگر مدلول مطابقی ساقط شد، مدلول التزامی هم ساقط می شود.

این اشکال اول محقق صدر.

اشکال دوم ایشان این است که برهان لمی شما سوراخ دارد چون که شما میگی فعل ملاک دارد، و هر جایی که فعل ملاک داشته باشد و مانع نداشته باشد قطعا باید شارع باید امر کند.

ولی شارع میخواد امر کند دو جور می تواند امر کند:

یکی امر ترتیبی کند

یکی امر به جامع، تخییری کند. ازاله کن و جمع بین ترک ازاله و ترک صلات نکن. پس امر ترتبی، اینکه شما میگی اگر ترتب ثبوتا ممکن باشد اثباتا دلیل نمیخواد دلیل لازم نداره نه، این طور نیست.

این دو اشکالی بود که محقق صدر به محقق نایینی کرده بود.

ش. ایشان بنا بر استحاله ترتب میگه این امر به جامع هست.

ا. نه. میگه. میگه اگر استحاله ترتب بود راه دیگه هم داره. ولی وقتی ترتب ممکن باشد دو راه دارد

ش. راه دیگه هم داره یعنی امر به ازاله را بذار کنار.

ا. نمیذاره کنار که.

ش. امر به جامع یعنی همین.

ا. دو تا امر داره: یک امر به ازاله یکی امر به جامع. نه اینکه امر به ازاله بره، و امر به...

ش. دو تا امر باشه یعنی هم جمع می شه با امکان ترتب و هم با استحاله ترتب؟ این چطور میشه.

ا. بله دیگه. چون ممکنه شارع ترتبا امر نمی کند. هر چیزی که ممکن است لازم نیست شارع انجام بده که.

ش. خب اونجا دلالت بر ترتب می کند اونجا.

ا. دلالت بر ترتب نمی کند.

ش. اونجا گفت امر به جامع...

ا. نه، او گفت که اگر کسی گفت ترتب محال است اون در این جا جواب داد. گفت که شما میگی ما

در فروع فقهی داریم؟ میگه این فروع فقهیه مترتب بر ترتب نیست یک راههای دیگه هم دارد.

لذا نمی شود از فروع فقهی به برهانی انی ترتب را احراز کرد.

به عقل قاصر ما هم اشکالات محقق صدر نا تمام است و هم فرمایش محقق نایینی.

فرمایش محقق نایینی نا تمام است چون وجه اولی که محقق نایینی شما ذکر کردی اولاً دفع دخل مقدر بکنیم. و آن اینکه آقای نایینی! شما اینجا می فرمایید هر گاه ظهوری بود، اطلاق بود، رفع ید می شود از اطلاق به مقدار ضرورت ، در صورت شک تمسک می کنیم.

در بحث تعادل و تراجیح، یک قاعده ای درست کردند که الجمع مهما امکن اولاً من الطرح، خب آقای نایینی شما آن قاعده را منکر هستی؟ آن قاعده الجمع مهما امکن... بااینحرف اینجا شما یکی است. چون قاعده الجمع مهما امکن میگوید یک خطابی داری لا بأس ببيع العذره یک خطابی داری: ثمن العذره سحت، امر دایر است که لا بأس ببيع العذره را مطلقاً بذاری کنار، ثمن العذره سحت را مطلقاً بذاری کنار یا لا بأس ببيع العذره را حمل کنی بر عذره محلل الاكل، غیر محرّم الاكل، ماکول اللحم، ثمن العذره سحت را حمل کنی بر عذره محرّم الاكل، خب ظهور حجت است قدر متیقن این است که اطلاقش را رفع ید کنیم، اما اصلش را رفع ید کنیم نه، اون بیچاره گفت نه، دلیل نداریم.

خب حرف شما هم اینجا همین است. میگوید آیات بخوان ، اطلاقش حجت است چه در حال اشتغال چه در حال عدم اشتغال به مزاحم. غایه الامر در حال اشتغال قطعاً باید بیافتد در حال غیر اشتغال به اهمّ اینجا چرا بیافتد ؟

خب این همان معنای الجمع مهما امکن اولاً من الطرح است فرقی چیه؟

این اشکال به محقق نایینی وارد نیست و لو ما قبول کنیم فرمایش محقق نایینی را در اینجا در آن لا باس ببيع العذره و ثمن العذره سحت قیاس نمی شه.

در ثمن العذره سحت و لا بأس ببيع العذره جمع منحصر نیست. یک جمع این است که شما گفتید. لا باس ببيع العذره را حمل کنیم بر عذره مأكول اللحم، ثمن العذره سحت حمل کنیم بر عذره محرّم الاكل. این یک جمع.

یک جمع دیگه: لا باس ببيع العذره را مطلقاً بگیریم ثمن العذره سحت را کلاً کنار بذاریم.

یک وجه دیگه: ثمن العذره سحت را بگیریم، لا باس ببيع العذره را کنار بندازیم. خب الجمع مهما امکن درست است ولی کدام یک؟ هر سه تا جمع ممکن است ولی کدام یک را اخذ بکنیم؟

ش. در دوتای دوم عمل نکرد به یکی دیگه.

ا. احسنت. ما در دوتای دوم چیکار کردیم؟ از دو تا اطلاق رفع ید کردیم. در جمع دومی نه، یک ظهور را به تمامه اخذ کردیم. ما خلاف ظاهر باید مرتکب شویم، یک خلاف ظاهر این است که لا باس ببيع العذره را حمل کنیم بر تقيه، ثمن العذره سحت را حمل کنیم بر تقيه. این هم یک خلاف ظاهر است. اخذ کردن یعنی ما باید به حجت....

ما در عین حال آنجایی هم که تقييد می کنی که ثمن العذره سحت را میگی مال عذره محرم الاكل، اونجا هم شما در واقع اطلاق را از کار انداختی. حالا چه فرق می کند اطلاق را از کار بندازی، یا سند را از کار بندازی یا ... این الجمع مهما امکن اولاً من الطرح، اینجا ما میگیم رفع ید از حجت ممکن نیست مگر به مقدار ضرورت، در این مثال (لا باس ببيع العذره، ثمن العذره سحت) اینجا رفع ید از حجت ممکن نیست مگر به مقدار ضرورت، درست است. ولی همان ضرورت، به سه راه می توانیم از ضرورت رفع ید کنیم.

این طور نیست که یک راهش بیشتر از ضرورت باشد. نه، سه راه دارد برای دفع ضرورت.

خب تعیین یکی از این سه راه ترجیح بلا مرجح است.

ش. فرقی با جمع چیه؟

ا. ان قلت این بود که اگر شما این حرف را اینجا بپذیری الجمع مهما امکن اولاً من الطرح را هم باید بپذیری.

میگیم نه، حرفی که اینجا هست این است که رفع ید از حجت در غیر ضرورت جایز نیست. در الجمع مهما امکن اولاً من الطرح ما رفع ید از حجت در غیر ضرورت نمی کنیم. اونجا خود رفع ید از حجت در مقدار ضرورت سه راه دارد، یک راهش جمع است که به قول شما گفتیم، یک راه دیگه هم دارد، یک راه دیگه هم دارد.

حرف ما این است که چاشنی حرف محقق نایینی در این ترتب غیر از چاشنی حرفی است که در تعادل و تراجیح میگن الجمع مهما امکن اولاً من الطرح.

این عرض ماست. این دفع ان قلت مقدر.

اما در عین حال فرمایش محقق نایینی ناتمام است چون این جمله ای که هر جایی به مقدار ضرورت ما رفع ید می کنیم، این حرف غلط است، چون ظهور حجیتش به سیره عقلا است ما که یک

روایتی نداریم که الظهور حجة، ما که همچین روایتی نداریم. ما روایت ما ثمن ا لعذره سحت است یا وجوب صلات آیات. عقلا اگر اخذ کردند خب سیره حجت است اگر عقلا این جا ترتب را اخذ نکنند دلیل نداریم بر اینکه الضرورات تتقدّر بقدرها ، یعنی چه تتقدّر بقدرها؟؟ مگر ما یک روایتی داریم که الظهور حجة؟ مگر ما یک روایتی داریم که بفرماید الاطلاق حجة؟؟ ما روایتی نداریم، سیره عقلاست، سیره تا وقتی که عمل نشود.. اگر عمل بشود که آقا مقام اثبات هم دلیل دارد، اگر عملش محرز نشه که این حرف شما به درد نمی خورد.

بعد جناب محقق خویی و نایینی! این حرف شما می دانید با کجای اصول تنافی دارد؟

در بحث اکرم العلماء و لا تکرم الفساق من العلماء اونجا گفتن که اکرم ا لعلماء اگر گفتیم تخصیص موجب مجازیت می شود دیگه نمی توانیم بگیم عامّ در افراد باقی حجت است. چون افراد باقی مراتب دارد ، غیر فساق ده تا صنف اند، غیر فساق من الفقهاء فقط، غیر فساق من النحویین، و... یکی دون دیگری ترجیح بدون مرجح است .

خب اونجا هم بگو ما آن مقداری که قائل می شیم به مجازیت، چون اصل این است که لفظ در معنای حقیقی استعمال شود، اون مقداری که رفع ید می کنیم این مقدار است . چه طور میگی این حرفا به درد نمی خورد؟

درست است که اونجا اصل ظهور از بین رفته با اینجا فرق می کند ولی چاشنی اش یکی است. ما باید در حجیت به سیره یا به دلیل دیگه اثبات کنیم که این جمله ای که الجمع مهما ممکن اولاً من الطرح این بلا وجه است.

ش.محقق نایینی هم همین و می فرمایند که سیره بر این است کهمادامی که دلیل بر خلافش نباشد.

ا. نمیگه سیره بر این است میگه عقل حکم می کند.

خب عقل حکم نمی کند.

ش. مگر ایشان تمسک به اطلاق نمی کند؟ ... خب گفتن به سیره عقلاست تمسک به این اطلاق.

ا. اگر یک جایی اطلاق قطعاً باید قید بخورد، حالا نمی دانیم قید خورده یا کلا ساقط شده.

ش...

ا. خب اون هم به سیره عقلاست.

ش...

ا. نمیگه به سیره عقلاست اگر به سیره عقلا باشد که بحث کردن ندارد. میگه به حکم عقل است.

ش. تمسک به اطلاق کردیم دیگه حکم عقل چیه؟

ا. عقل میگه وقتی که این اطلاق حجت بود به مقداری که ما یقین داریم رفع ید می کنیم، میگیم ...

ش. تو کلماتشان عقل را دارند؟

ا. بله هم ایشان هم محقق خویی، همه، کسی عقلا را غیر از اینی که من عرض می کنم هیچ کسی

ندارد. حالا هیچ کس یعنی در این اصولیین...

ش...

ا. این که عرض ماست .که ما میخوایم بگیم ترتب دلیل هم دارد، دلیلش هم سیره عقلاست که

همانطور که سیره عقلا در عام و خاص جمع می کنند در اینجا هم این طوری جمع می کنند.

ش...

ا. فرض این است که ..

ش. بحث فرض نیست، سیره است، یا وجود دارد یا وجود ندارد.

ا. عقلا که عرض کردیم بنابر اینکه، اونامیگن عقلا این طور اخذ می کنند. اون یک اشکالی بود که

عقلا در اینجا جمع نمی کنند چون ترتب را ممکن نمی دانند.

ولی اگر ترتب را ممکن می دانستند، عقلا در اینجا این طور خطابات را جمع می کردند.

بله، این کلام شما درست است که این سیره تعلیقی است سیره خارجی که نیست. خب درست

است چون ما ترتب را منکر شدیم.

ش. گفتیم عرف ترتب را قبول دارد نگفتیم عرف ترتب را معقول نمی داند.

ا. ما گفتیم عرف ترتب را قبول دارد؟؟

ش. فرمودید در عرف چنین چیزی...

ا. توجیه کردیم. دو تا جواب آخوند را دیروز عرض کردیم که عرف درست است که میگه بچه برو مدرسه! اگر نمیری مدرسه تو خانه درس بخوان. ولی این ترتب نیست یعنی از امر اولی ش رفع ید می کند یا امر دومی اش؛ ارشاد به ملاک است.

این از وجه اول.

وجه دومت هم آقای نایینی! اشتباه است چون این جمله ای که این مهم ملاک دارد، و قطعا باید مولا امر کند، این حرف غلط است، چون این مبتنی است بر یک کبرای عقلی فاسدی که هر جا ملاک باشد شارع قطعا باید امر کند این و کی گفته؟

کی گفته که هر جا ملاک باشد شارع باید امر کند؟ به چه دلیل؟

اگر هر جا ملاک باشد باید امر کند پس چرا خداوند در قرآنش به مردم می فرماید: لا تمنون علیّ اسلامکم بل الله یمنّ علیکم أنّ هداکم لایمان) شما منت سر من نذارید که مسلمان شدید چون وظیفه تون است، خداوند منت سر شما می ذاره که شما را هدایت کرده، پیغمبر و دین فرستاده؟

خب اگر قرار بود که هر جایی ملاک باشد خداوند هم باید انجام بده، اون هم نباید منت بذاره، چرا اون هم باید منت بذاره؟

این آیه شریفه که: "لقد منّ الله علیکم از بعث فیکم رسولا من انفسکم) این که بعضی از این نا خلف هایی که سر از تفسیر در نمیاد، میگن این منت به لحاظ اصل رسالت نیست، این منت به لحاظ این است که من انفسکم است. خب من انفسکم آیا ملاک داشت یا نداشت؟

اگر ملاک نداشت پس چرا؟ ملاک داشت. خب چه فرقی می کند شما که میگوید هر چی که ملاک داشته داشته باشد باید امر بهش شود؟

ش. ملاک الزامی ندارد.

ا. ملاک الزامی نداشته باشد.

اتفاقا این هم غلط است. چون که لقد من الله عليكم من انفسكم خداوند هیچ وقت نمی تواند فعل راجح را بذاره غیر راجح را انجام دهد، این که از حکیم معقول نیست مگر می شود خداوند اکمل را بذاره کامل را انجام بده. این که می شود الحمد لله الذی قدّم المفضول علی الفاضل.

کجا می تواند عاقل حکیم کار بهتر را بذاره کار پست تر را انجام دهد؟

ش. انجام بدهد که نه، ولی خب...

ا. پس چی؟ خلاصه اصل پیغمبر را باید می فرستاد.

یا باید از بشر می فرستاد یا از ملک.

ش...

ا. نه به اون اقا میگیم که اصل پیغمبر را که باید می فرستاد.

ش. او میگه به الزام رسیده.

ا. خیلی خب پس میگه اگر از غیر بشر می فرستاد آمده فرد دائمی را انتخاب کرده دیگه، خب فرد دائمی را که نمی شود انتخاب کند.

عرض ما این است که اصلا اینها دین نیست. خداوند می توانست هیچ امر نکند بفرماید مردم من شما را خلق کردم هر چی هم فکرتون می رسد...

پس این کرامت ها چیه؟ اگر یک جایی خداوند حکم حرجی را جعل می کرد جایز بود یا نبود؟ قطع جایز بود حالا می فرماید من کرامت کردم انعاما لکم، حکم حرجی را جعل نکردم کما اینکه روایاتی که در مورد غیرشیهه هست همین طور است که اینها را شارع طاهر قرار داده، ازدواج با اینها را جایز قرار داده. ما اون خونشان را، دمشان را حرام کرده، انعاما لکم، این به خاطر لطف به شیهه است، خب میتوانست این لطف را نکند.

اگر خداوند آهن را نجس جعل نکرد برایش چی می شد؟ اگر نماز شب را جعل نمی کرد چی می شد؟ مسواک، و لولا ان اثنق علی امتی لامرتم بالسواک عن کل صلاة چیه پس؟

کی گفته هر جایی که ملاک باشد کمال باشد، باید شارع امر کند قاعده لطف، لطف بر خداوند واجب است کجا لطف بر خدا واجب است؟ خداوند می فرماید عجب گرفتار شدیم همین مانده بر ما تکلیف تعیین کنند!!

این جمله ای که (الواجبات الشرعیة الطاف فی الواجبات العقلیه درست است ، لطف کرده ، خداوند عقاب می کند، دلش بخواد یک جایی تکلیف نمی کند، از حق خودش می گذره. دلش بخواد تکلیف می کند.

بله، هر جایی که تکلیف می کند قطعا باید ملاک باشد نه هر جایی که ملاک هست باید قطعا تکلیف کند .

و للكلام تتمه ان شاء الله فردا. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.